

قتل مادر و نوزاد برای یک مشت طلا

**رازگشایی از قتل زن جوان و نوزادش که قربانی نقشه سرقت دزد حرفه‌ای شده بودند،
خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی تهران است**

وقتی به ما گزارش قتل زن جوانی در خانه ویلایی شد، هرگز تصور نمی‌کردم با چنین صحنه تلخ و دلخراشی مواجه شوم. به محض ورود به خانه، در یکی از اتاق‌های خواب با جسد زن جوان در حالی که نوزادش در آغوش بود، مواجه شدم. نوزادی که مانند مادرش به قتل رسیده بود.

جنازه‌ها را همسر مهرنوش، زن جوانی که به قتل رسیده بود، پیدا کرده بود. به دنبال صدای فریادهای او، همسایه‌ها خود را به خانه ویلایی رساندند و با دیدن صحنه دو قتل، ماجرا را به پلیس خبر دادند. بهزاد، همسر مهرنوش حال خوبی نداشت و به سختی صحبت می‌کرد. او در زمان جنایت به مأموریت رفته بود و همسر و فرزندش در خانه تنها بودند. زمانی که از مأموریت به خانه برگشت با جسد هر دوی آنها در اتاق خواب مواجه شد.

سرقت خونین

خانه به هم ریخته و وسایل گران‌قیمت و عتیقه خانه بهزاد به سرقت رفته بود. این موضوع حکایت از آن داشت که قتل با انگیزه سرقت رخ داده است. جست‌وجو در خانه ویلایی را ادامه دادیم و داخل راهروی منتهی به اتاق خواب مهرنوش با ته سیگاری مواجه شدیم. ته سیگاری که ممکن بود متعلق به عامل جنایت باشد. این احتمال زمانی پررنگ‌تر شد که متوجه شدیم بهزاد، سیگاری نیست.

فیلتر سیگار به آزمایشگاه جنایی ارسال شد و در ادامه بررسی‌ها، آزمایشات و تحقیقات، متخصصان تشخیص هویت و پزشکی قانونی اعلام کردند با توجه به مدارک و مستندات که در خانه به دست آمده سرقت و قتل توسط یک نفر انجام شده است.

ثروت یک شبه

۲۰ روز از جنایات گذشته بود و تحقیقات ما همچنان ادامه داشت تا این که در بررسی‌ها مشخص شد سارق به نام نادر که سوابق کیفری متعدد در پرونده خود دارد به طرز مرموزی یک شبه ثروتمند شده است. نادر را به صورت نامحسوس زیر نظر گرفتیم و یکی از روزها متوجه شدیم

مرد جوان برای فروش مقدار قابل توجهی طلا و جواهر به یکی از طلافروشی‌های شهر رفته است. بلافاصله نادر را بازداشت کردیم و گرچه او اظهاراتی ضدونقیض داشت اما این احتمال مطرح بود که در این سرقت خونین دست داشته باشد. به همین دلیل از بهزاد خواستیم برای شناسایی طلا و جواهراتی که نادر قصد فروش آنها را داشت به اداره آگاهی بیاید. حدس ما درست از آب درآمد. طلاهایی که نزد نادر بود، طلاهای به سرقت رفته از خانه ویلایی بود.

همدست خیالی

با تایید این موضوع به سراغ نادر رفتیم و از او در ارتباط با این که طلاها و جواهرات را چگونه به دست آورده سؤال کردم. نادر در حالی که سعی داشت چهره خونسرد و حق به جانبی به خود بگیرد، در پاسخ گفت: خودتان بهتر می‌دانید که من بارها به زندان افتاده‌ام و هر بار افتادن زندان مصادف است با دوستی و رفاقت با یکی از بارهایی که به زندان افتادم با مرد افغانی به نام حفیظ آشنا شدم. در زندان با هم بودیم و حفیظ زودتر از من آزاد شد. مدتی قبل او به سراغ آمد و طلا و جواهرات را داد و از من خواست آنها را بفروشم و درصد قابل توجهی از آن را برای خودم بردارم. از آنجا که پیشنهاد خوبی بود قبول کردم و در ازای فروش طلا و جواهرات و یک سری وسایل با ارزش، این جواهرات را به عنوان دستمزد گرفتم. بی‌شک تا الان حفیظ از کشور خارج شده و به شهر خود برگشته است. اگر هم این‌طور نباشد و همچنان در ایران باشد، من خبری از او ندارم و نمی‌دانم کجاست.

نظریه آزمایشگاه جنایی

نادر، متهمی حرفه‌ای بود و بدون مدرک نمی‌توانستیم او را به حرف بیاوریم. به همین دلیل نمونه‌ای از بزاق او گرفته و به آزمایشگاه جنایی ارسال شد. منتظر ماندیم تا اعلام شود آیا بزاق متهم سابقه‌دار با بزاق روی سیگار کشف شده در خانه قربانیان یکی است یا خیر. چند روز بعد، نظریه آزمایشگاه جنایی به دستم رسید و

اصلی‌ترین مدرک را در اختیارمان قرار داد. بزاق‌ها متعلق به یک نفر بود و همین مسأله مهر تاییدی بود که نادر در خانه ویلایی بوده و جنایات و سرقت‌ها را رقم زده است. مجدد سراغ نادر رفتیم. باز هم همان اظهارات تکراری قبلی را بیان کرد: «مرا بی‌گناه بازداشت کرده‌اید. قاتل فراری است، آن وقت مرا در زندان انداخته‌اید به این دلیل که سابقه دارم.»

اعتراف به قتل‌ها

در حالی که نادر سعی می‌کرد با داد و فریاد خود را بی‌گناه نشان دهد، مدارک به دست آمده را مقابلش قرار دادم و گفتم: «گفته بودی تا به حال به خانه بهزاد پا نگذاشته‌ای. اما سیگاری که شب جنایت در خانه او کشیدی نشان می‌دهد تو در آن خانه بوده‌ای.»

با شنیدن این حرف، نادر سکوت کرد و از آن همه سروصدا دیگر خبری نبود. سکوت مرد جوان خیلی طول نکشید و او شروع به اعتراف کرد: «باور کنید قصدم کشتن نبود. من دزد هستم اما قتل یک زن و بچه شیرخوار، واقعا...»

بعد از چند ثانیه نادر دوباره شروع به صحبت کرد: «می‌دانستم بهزاد به مأموریت کاری رفته و شب خانه نیست. از طرفی از وضع مالی خوب او نیز باخبر بودم. به همین دلیل تصمیم به سرقت گرفتم. از دیوار خانه بالا رفتم و با ورود به خانه ویلایی شروع به سرقت کردم. جست‌وجو در خانه ویلایی ساعتی طول کشید. وقتی وارد شدم ساعت شماته دار خانه شروع به نواختن کرد و یک ساعت بعد بازم با صدای ساعت شماته‌دار به خودم آمدم. سرقت خوبی بود و دست پر داشتم از خانه بیرون می‌آمدم که ناگهان نوزاد بیدار شد و شروع به گریه کرد. نوزاد مادرش را بیدار کرد و من که ترسیده بودم آمدم سریع از خانه خارج شوم که دستم به گلدان چینی اصابت کرد و شکست. صدای شکستن گلدان، از وجود دزد در خانه خبر می‌داد. می‌خواستم مهرنوش را بترسانم تا بتوانم فرار کنم اما او سروصدا کرد و من...»

نادر با صدای بلند می‌گریست و از قتل‌هایی که مرتکب شده بود، با تمام وجود پشیمان بود.



صدای شکستن

گلدان، از وجود دزد

در خانه خبر می‌داد.

می‌خواستم مهرنوش

را بترسانم تا بتوانم فرار

کنم اما او سروصدا

کرد و من...

